

حقوق اساسی در دوران مطلق گرایی

ژان لاکدین (1689) در کتاب «دو شرط اساسی» و جیمز هابز (1689) در کتاب «مقدمه بر حقوق طبیعی»

دکتر محمد باقر خراسانی

حکومت مطلق در دوران مطلق گرایی، شاه بنا به مشیت الهی، حاکم و از یک انتصاب تاریخی بهره مند است. حاکمیت به وی تعلق دارد و قدرتش مطلق و نامحدود است. قانون اساسی نوشته ای موجود نیست، اما یک قانون اساسی عرفی وجود دارد که در طول تاریخ توسط بالاترین مقام دولت یعنی پادشاه که صاحب حاکمیت است ایجاد شده است. این قانون ممکن است بر اساس امیال این فرد برگرفته از یک دین باشد.

بنابراین در این شرایط نمی توانیم مفهوم کنونی قوه ی موسس نخستین را که قوه ای است که بیرون از قالب یک قانون اساسی فعالیت می کند تصور کنیم. زیرا در این دوره شاهد ظهور این قوه و پیدایش یک قانون اساسی جدید در یک زمان خاص نیستیم. گو اینکه قانون اساسی عرفی برای همیشه وجود داشته است.¹ پس در این عهد نه از قوه ی موسس نخستین بلکه باید از قوه ی بازنگری صحبت کرد. زیرا پس از به قدرت رسیدن یک شاه جدید و یا تغییر یک سلسله ی پادشاهی، حاکم جدید قانون اساسی تازه ای را تدوین نمی کند بلکه ممکن است وی در دوران سلطنت خود به تغییر یک یا چند قاعده ی قانون اساسی عرفی سرزمین خود دست بزند.

الف - پیشگفتار

دوره ی مطلق گرایی، شاه بنا به مشیت الهی، حاکم و از یک انتصاب تاریخی بهره مند است. حاکمیت به وی تعلق دارد و قدرتش مطلق و نامحدود است. قانون اساسی نوشته ای موجود نیست، اما یک قانون اساسی عرفی وجود دارد که در طول تاریخ توسط بالاترین مقام دولت یعنی پادشاه که صاحب حاکمیت است ایجاد شده است. این قانون ممکن است بر اساس امیال این فرد برگرفته از یک دین باشد.

بنابراین در این شرایط نمی توانیم مفهوم کنونی قوه ی موسس نخستین را که قوه ای است که بیرون از قالب یک قانون اساسی فعالیت می کند تصور کنیم. زیرا در این دوره شاهد ظهور این قوه و پیدایش یک قانون اساسی جدید در یک زمان خاص نیستیم. گو اینکه قانون اساسی عرفی برای همیشه وجود داشته است.¹ پس در این عهد نه از قوه ی موسس نخستین بلکه باید از قوه ی بازنگری صحبت کرد. زیرا پس از به قدرت رسیدن یک شاه جدید و یا تغییر یک سلسله ی پادشاهی، حاکم جدید قانون اساسی تازه ای را تدوین نمی کند بلکه ممکن است وی در دوران سلطنت خود به تغییر یک یا چند قاعده ی قانون اساسی عرفی سرزمین خود دست بزند.

¹ - استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

¹ - LAVROFF (D.-J.), *Droit constitutionnel de la Ve République*, Paris, Dalloz, coll. « Droit public-science politique », 1999, p. 98.

در این دوره ی مطلق گرایی، قانون اساسی از رویه ها، قواعد عرفی ریشه دار و گاه از موازین الهی تشکیل شده است. در هر صورت این قانون محصول یک روند تاریخی بلند مدت و غالباً برای حفظ منافع دولت خلق شده است. در واقع بر پایه ی این قانون، پادشاهان متعهد می گردند که از ارتکاب برخی از اشتباهات که ممکن است به وحدت، ابدیت و یا استقلال سلطنت و کشور آسیب جدی وارد نماید بپرهیزند. اینجاست که در واقع، هدف های نهایی قواعد مربوط به جانشینی سلطنت و حدود قلمروی پادشاهی که در همه سرزمین های سلطنتی حکمفرما بود نهفته اند.

درست است که در این برهه از تاریخ مقامی بالاتر از شاه قرار ندارد و وی صاحب قوا ی موسس، قانونگذاری، اجرایی و دادگستری است ولی قدرت وی بنا به جهاتی نیز نسبی است زیرا قواعد ریشه دار عرفی همانند قوانین بنیادین سلطنت در فرانسه و عرف های اساسی در ایران و یا قواعد مذهبی وجود دارند که توسط پیشینیان شاه خلق یا پذیرفته شده اند. یا اینکه محدودیت های عملی وجود دارد همانند اشرافی که از منافع خویش دفاع می کنند و روحانیت که به پشتیبانی از موازین شرعی برمی خیزند یا نهادهایی که نماینده ی آنها هستند. تا پیش از تصویب نخستین قانون اساسی در فرانسه (۱۷۹۱) و ایران (۱۲۸۵) این محدودیت ها بر قدرت لجام گسیخته ی شاه افسار می زدند.

ب - تصاحب قدرت

در دوران پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نظام پادشاهی مطلق در ایران (پیش از ۱۲۸۵) نظام سیاسی بر مرکز ثقل قدرت شاه استوار و این نظام از ثباتی ده سده ای در فرانسه و بیست و پنج قرنی در ایران برخوردار بود. شاه حاکمی مطلق و بی قید و شرط بود. با ادعای اینکه برگزیده ی خداوند است بی حساب بردن از هیچ کس می توانست دست به هر اقدامی بزند زیرا وی می پنداشت که فقط در برابر پروردگار پاسخگوست. قانون اساسی ای وجود نداشت که دامنه ی اختیارات شاه را مشخص، بر تفکیک قوا انگشت گذاشته، آزادی های فردی را به رسمیت بشناسد. به همین خاطر است که تورگو (Turgot) صدر اعظم لویی شانزدهم به روشنی به وی می گوید: « سرورم، سرزمین سلطنتی شما قانون اساسی ندارد »^۲.

نظام پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نظام پادشاهی مطلق ایران می توانند بطور خلاصه به سلطنت های موروروثی، تتوکراتیک، مطلق و یا آمیختگی قوا تعریف گردند. در واقع این ویژگی ها قواعد پادشاهی آن دوران را تشکیل می دادند. شاه با در اختیار داشتن حاکمیت، متصدی قوای عمومی بود و به تنهایی قانونگذاری و حکومت می کرد. وی می توانست با بهره گیری از قوه ی موسس خود قدرت خویش را بطور یکجانبه از طریق دادن فرمان های سلطنتی، سازماندهی یا محدود کند.

²- MATHIEU (B.), VERPEAUX (M.), *Droit constitutionnel*, Paris, Puf, coll. « Droit fondamental », 2004, p. 70.

ب - ویژگی مطلق قدرت شاه

شاه ایران و فرانسه حاکمانی موروثی و مطلق بودند اما گفتنی است که تاج و تخت فرانسه از ابتدا دارای این ویژگی ها نبود بلکه پس از گذشت مدتی بدانها موصوف گردید. اصل موروثی بودن پس از اصل انتخاب شاه در ابتدای سده ی سیزدهم میلادی حکمفرما شد.^۳ برای دست یافتن به اصل مطلق گرای نیز سلطنت فرانسه به مدتی طولانی در حال مبارزه بود زیرا فنودالیتة برای گرایش پادشاهی به سوی مطلق گرای اشکال تراشی می کرد. هنگامی که سلطنت مطلقه شد و همه ی قوای عمومی به شاه تعلق یافت، وی بی هیچ محدودیتی به تنهایی به ایفای هر یک از اختیارات خویش پرداخت.

به لحاظ تاریخی، به نظر می رسد که در فرانسه نه قانونگذاری که نطفه ی آن در دوره ی مروئزی ها (Mérovingiens) بسته شد نه احکام قانونی عهد کارولنژی ها (Carolingiens) و نه فرمان های شاهی دوران کاپسی ها (Capétiens)؛ هیچکدام قواعدی نبودند که اختیارات دولت را محدود کنند.^۴ گی کوکی (Guy Coquille) نیز در واپسین سالهای سده شانزدهم میلادی اعلام می دارد: «شاه حاکمی تنهاست و در امر سلطنتش شریکی ندارد».^۵ مقام شاهی تقسیم ناشدنی است و او به تنهایی حکومت می کند. چه در فرانسه و چه در ایران مطلق گرای یک قاعده عرفی اساسی بود.

همچنین پیش از سال ۱۲۸۵ خ، دولت ایران تداوم یک قدر قدرت، نامحدود و با آمیختگی قواست. مطلق گرای ویژگی سلطنت ایران و قاعده ی بنیادین قانون اساسی امپراتوری بود. در تئوری هیچ اراده ای برتر از اراده ی پادشاه وجود نداشت. شکل و ساختار دولت ایران نیز سلطنتی موروثی و حاکمیت یک شخص بود. این خصایص از دوره ی کورش (پایه گذار سلطنت هخامنشیان، ۵۵۰ پیش از میلاد - ۳۳۱ پس از میلاد) از قواعد بنیادین و اساسی دولت ایران بودند. مردم ایران در دولت جایی نداشتند، حق دخالت در امور عمومی را نیز نداشتند. همه ی قوای عمومی در دستان شاه متمرکز بود. شاه آزادانه و بطور همزمان، در قوه ی قانونگذاری، اجرایی و دادگستری فعالیت می کرد (آمیختگی قوا). درباره اقدام در هر امری، قدرتی بی قید و شرط آزادی کامل داشت. شاه می توانست حقوقی به رعایای خود اعطا یا آن حقوق را محدود کند. همچنین می توانست یک نهاد عمومی را ایجاد، آنرا حذف یا اصلاح کند.

در واقع تک سالاری زیر نام سلطنت، تمامیت قدرت را در اختیار دارد. در اندیشه ی حقوق الهی فراطبیعی، این صاحب قدرت است که حق سازماندهی و محدودیت قدرت خویش و وضع تکالیف را برای دیگران دارد. به عبارت دیگر، شاه با توجه به تمامیت قدرت خود بطور یکجانبه با دادن فرمانهای سلطنتی به عنوان صاحب قوه ی موسس فعالیت می کند.

^۳ - Ibid., p. 69.

^۴ - مروئزی ها، کارولنژی ها و کاپسی ها از دودمان های پادشاهی بودند که بر سرزمین گل "Gaulle" یا فرانسه ی کنونی به ترتیب در سالهای ۴۸۱ تا ۷۵۱ از ۹۸۷ تا ۹۸۷ و از ۹۸۷ تا ۱۳۲۸ میلادی حکومت کردند.

^۵ - MEKHANTAR (J.), *Droit politique et constitutionnel*, Paris, Esca, coll. « Droit public et sciences politiques », 1997, p. 116.

^۶ - MORABITO (M.), *Histoire constitutionnelle de la France (1789-1958)*, Paris, Montchrestien, coll. « Domat-droit public », 2002, p. 14.

بنابراین در نظام پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نظام پادشاهی مطلق ایران، این دو کشور دارای سلطنتی مطلق و بی قید و شرط بودند، قوه ی موسس و همه ی قوای عمومی به شاه تعلق داشت. پس ویژگی مطلق گرای قدرت شاه می تواند در دو فورمول خلاصه شود: ۱- شاه همه ی قوا را در اختیار دارد، ۲- درباره ی فعالیت در هر یک از این قوا، با محدودیتی روبرو نیست.

۱- آمیختگی قوا

قدرت مطلق آمیختگی قوا را نیز در خود دارد که عبارت از این است که شاه تمامی قوا را در اختیار داشته، در انجام هر یک محدودیتی ندارد. لاموایون (Lamoignon) صدر اعظم لویی شانزدهم در سال ۱۷۸۷ می گفت: « قدرت حاکم در سرزمین سلطنتی تنها به شاه تعلق دارد»^۷. در واقع در پیش سلطنت فرانسه و ایران، تفکیک قوا جایی ندارد. شاه قوای موسس، مقننه، مجریه، دادگستری را در اختیار دارد. شاه، خودکامه و قدرتش مطلق است بدین معنی که وی امور سرزمین سلطنتی را به تنهایی و بی رقیب اداره می کند. به عبارت دیگر وی به گذاشتن قوانین می پردازد، آنها را اجرا می کند یا دیگران را به اجرای آنها وامی دارد و هنگامی که میان رعایایش اختلافی پیش باید به دادرسی مبادرت می ورزد، امری که خلاف اصل تفکیک قواست. در یک کلمه، وی بطور همزمان موسس، قانونگذار، مجری و دادرس است. قانون اساسی نوشته ای وجود ندارد که این قوا را رسماً به مراجع گوناگون سپرده باشد.

هر چند در این دوره در این دو کشور بحث قوه ی موسس مطرح نشده بود، اما شاه، صاحب حاکمیت می توانست عملاً قدرت خود را سازماندهی یا مخلود، قانون اساسی مادی و عرفی سرزمین خود را از طریق دادن فرمان های سلطنتی بازنگری کند.

ابتدائاً قدرت شاه همان قوه ی قانون گذارند بود. نکته ی اصلی اندیشه ی بدن (Bodin) در تئوری کتاب جمهوری نوشته شده در سال ۱۵۷۶ نیز همین امر است.^۸ قوه ی مقننه از راه دادن فرمان ها انجام می گرفت. در فرانسه نخست بیرون از محدوده ی فرمانروایی پادشاه، وی مجبور به کسب رضایت فتودال ها بود « پس از مدت کوتاهی این گرفتن رضایت به یک مشورت ساده با شورای سلطنت، نهادی که نماینده ی چند بارون ذی نفع بود، بدل گردید»^۹. کم کم قوه قانونگذاری شاه به طور چشمگیری گسترش یافت. لویی چهاردهم از طریق صدور فرمان به امضا و انتشار قوانین گونه گونی دست زد مانند: « فرمان سال ۱۶۶۷ میلادی درباره اصلاحاتی در دادگستری، فرمان سال ۱۶۶۹ در مورد آنها و جنگل ها، فرمان سال ۱۶۷۰ در خصوص آیین دادرسی کیفری و غیره»^{۱۰}.

در ایران نیز شاه می توانست به قانونگذاری پرداخته، نسبت به اصلاح نهادهای عمومی گام بردارد و برای نمونه محمدشاه قاجار با فرمان خود شکنجه را از سامانه ی قضایی ایران حذف کرد یا اینکه ناصرالدین شاه با دادن

⁷- Cité par MATHIEU (B.), VERPEAUX (M.), *Droit constitutionnel, op. cit.*, p. 69.

⁸- MORABITO (M.), *op. cit.*, p. 14.

⁹- GICQUEL (J.), HAURIUO (M.), *Droit constitutionnel et institutions politiques*, Paris, Montchrestien, coll. « Précis domat », 1985, p. 586.

¹⁰- *Ibid.*

فرمان سال ۱۲۳۵ ه. خ در دادگستری اصلاحاتی به عمل آورد و با فرمان سال ۱۲۵۲ ه. خ در شورای وزیران تغییراتی صورت داد. افزون بر آن، شاه همیشه می توانست در قواعد وضع شده توسط خود وی، تجدید نظر کند. قوه ی اجرایی و اداری نیز بطور عمده متمرکز در دستان شاه و نمایندگان، فرمانداران و ساتراپ ها بود هر چند که در فرانسه برخی از شهرستانها بویژه دولت - شهرها از آزادی های محلی برخوردار بودند.^{۱۱} در این باره بد نیست به تلاش پایدار سلطنت فرانسه به تمرکز گرایی اشاره کنیم: «در آستانه انقلاب (۱۷۸۹) فرانسه، سی و شش فرماندار فرستاده شده به نقاط مختلف سرزمین فرانسه که بطور قابل ملاحظه ای از شاه اطاعت می کردند کوشش وافری را در راستای کاهش اختیارات قدرت های محلی به عمل آوردند»^{۱۲}. در ایران تمرکز قدرت ریشه ای بس ژرف تر داشت و آغاز آن به امپراتوری هخامنشی یعنی به سال ۵۵۰ پیش از میلاد می رسید.

همان گونه که ژان ژیکل و آندره هوریو یادآور شده اند در فرانسه قوه ی قضاییه خیلی زود به پارلمان های قضایی که نهادهای دادگستری عالی ای بودند سپرده شد. اما به رغم استقلال شان که ناشی از قابل خرید و فروش و موروثی بودن مشاغل قضایی بود، این نهادها فقط به نام شاه احقاق حق و دادرسی می کردند. از راه نظارت بر ثبت و انتشار فرمان های شاه، این پارلمان ها در صدد به دست آوردن استقلال و ایفای نقشی سیاسی در برابر وی بودند.^{۱۳} با این وجود همیشه پادشاه می توانست رسیدگی دوباره به پرونده ای را از شورای سلطنت خود بخواهد. به همین ترتیب بود که لویی پانزدهم هنگام نشست موسوم به شلاق (flagellation) در تاریخ ۳ مارس ۱۷۶۶ به مناسبت یک فرجام خواهی در پاسخ به ملاحظات و ایرادات پارلمان نسبت به یک فرمان شاهی اعلام کرد: «اقتدار حاکم فقط به شخص من تعلق دارد و ویژگی این اقتدار، مشورت دادن، عدالت و خرد است. قوه ی مقننه بدون هیچ وابستگی و تقسیم با هیچ کس، تنها به من تعلق دارد. نظم عمومی تماما از من ناشی می گردد»^{۱۴}.

در ایران شاه متصدی قوه ی قضاییه است و قاضی القضاات کشور را می گمارد. روحانیت اغلب اختلافات و امور مربوط به حقوق خصوصی را رسیدگی می کند. دادرسی درباره ی امور کیفری و امنیت ملی یعنی مسایل مربوط به پاسداشت نظم عمومی، اموال، جان و ناموس مردم برعهده ی حاکمان محلی منصوب دولت مرکزی بود. در هر دو کشور پادشاه از حق دادرسی بطور شخصی و از حق بخشایش محکومان برخوردار بود. با این اوصاف می توانیم نتیجه بگیریم که در رویکرد سلطنت ایران و فرانسه، نشانی از تمایز میان قوه ی موسس و قوای تاسیسی و تفکیک قوای عمومی وجود ندارد. در واقع، شاه هم صاحب قوه ی موسس و هم متصدی همه ی قوای عمومی است و درنهایت، قدرت در شخص شاه خلاصه می گردد.

۲- ویژگی نامحدود بودن قدرت پادشاه

اگر در فرانسه از قوانین بنیادین سلطنت و در ایران از عرف های اساسی و موازین شرعی و از نهادهای شبه نمایندگی که در پاره ای از اوقات، تنگناهایی بر قدرت شاه وارد می آوردند بگذریم، وی در امور مختلف از قدرتی نامحدود برخوردار بود.

¹¹ - MATHIEU (B.), VERPEAUX (M.), *Droit constitutionnel, op. cit.*, p. 69.

¹² - GICQUEL (J.), HAURIOU (M.), *op. cit.*, p. 586.

¹³ - *Ibid.*

¹⁴ - Cité par MATHIEU (B.), VERPEAUX (M.), *Droit constitutionnel, op. cit.*, p. 70.

شاه خودسر و قدرتش لایتناهی بود بدین معنی که او امور کشور را به تنهایی و بی حضور هیچ رقیبی اداره می کرد.

شاه فرانسه از کسی در خارج از کشور خود اطاعت نمی کرد. «وی همیشه به استقلال خود در برابر امپراتور اذعان می کرد و به باوراندن این امر نیز موفق گردید. همچنین به دنبال جلوگیری از مداخلات پاپ در امور کشورش بود»^{۱۵}.

پادشاهان ایرانی از دوره ی مادها و از دوران هخامنشیان یعنی ۵۵۰ سال پیش از میلاد مسیح جز در دوره سلوکی ها مستقل و در عهد خلافت و دوران حکومت مفلو، نیز به خلیفه یا امپراتور وابسته بودند. در خصوص پس از اسلام باید گفت که به تدریج که امپراتوری مسلمان به سوی سرزمین های دوردست گسترش می یافت، عنصر عرب که به لحاظ جمعیتی کمتر از دیگر مسلمانان بود، تسلط کسانی را که تابع اسلام یا اینکه به این دین مبین گرویده بودند از دست می داد. به همین سبب، امیران و حاکمان نظامی، به رغم انتصاب-شان از سوی خلیفه همیشه در کمین فرا رسیدن هنگام مناسب برای فاصله گرفتن از بغداد بودند. در این باره می توان از طاهریان، آل بویه و سلجوقیان و... نام برد. اما به علت اینکه این سلسله ها و دیگر دودمان ها به نام اسلام حکومت می کردند و با توجه به پیروی مردم از این دین، برای آنها دشوار و حتا غیرممکن بود که خلیفه را که به نظر شمار زیادی از مسلمانان هنوز تنها نماد قدرت مشروع بود نادیده انگارند. به همین خاطر می توانیم این سلسله ها را بیشتر خودمختار بدانیم تا مستقل، زیرا آنها کم و بیش وابسته به قدرت خلیفه بودند.

در داخل سرزمین و نسبت به رعایای خود شاه هیچ محدودیتی در اعمال قدرت خود نداشت. در نظام پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نظام پادشاهی مطلق ایران آزادی های فردی به رسمیت شناخته نشده بودند^{۱۶}. «رویه ی احکام خودسرانه ی حبس و تبعید سلطنتی اثبات می کرد که آزادی های فیزیکی با اراده ی شاه می توانست به آسانی محدود گردد»^{۱۷}. در ایران نیز هیچ اراده ای بالاتر از اراده ی شاه نبود و وی به هیچ کس اعم از رعایا و روحانیت توجه نمی کرد. وی تنها در برابر اهورامزدا (پیش از ورود اسلام به ایران) و الله تعالی (پس از ورود اسلام) پاسخگو بود. به سبب انتصاب وی از سوی خداوند و اجرای اراده و موازین او، وی نمی توانست از انجام این اصول شانه خالی کند^{۱۸}.

شاه ایران مطابق امیال شخصی خود حق مصادره ی اموال هرکسی را داشت. بدین ترتیب هیچ کس مالک چیزی نبود. هیچ تضمین و امنیتی برای برای حفظ جان و مال افراد وجود نداشت. استبداد حکومت، نبود امنیت

¹⁵- GICQUEL (J.), HAURIOU (M.), *op. cit.*, p. 587.

¹⁶- درست است که در این دوران از حقوق و آزادی های فردی به مفهوم کنونی امر، خبری نیست اما اصناف از آزادی های حرفه ای برخوردار بودند. بازرگانان، پشه وران و صنعتگران از امتیازاتی بهره مند بودند و توسط اصناف خویش مورد پشتیبانی قرار می گرفتند. مشاغل آزاد تقریباً همیشه اسانامه ای داشتند که برای هموندان شان به گونه ای پوشش حمایتی به شمار می آمد (GICQUEL (J.), HAURIOU (M.), *op. cit.*, p. 587).

¹⁷- GICQUEL (J.), HAURIOU (M.), *op. cit.*, p. 587.

¹⁸- داریوش (شاه هخامنشی در ۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد مسیح) در سنگ نبشته ی بیستون خویش می گوید: «من بر اساس اوستا حکومت می کنم» که مجموعه ی متن های مقدس کیش مزدایی است به نقل از :

اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، نقض حقوق مردم توسط حکومت، انحصار شریان های حیاتی اقتصاد ایران بوسیله ی حکومت، اقتدار بی چون و چرای شاه که بر اساس آن حق تصاحب اموال مردم را داشت و اینکه وی بر این اعتقاد بود که همه چیز از آن حکومت است، بی شک از عوامل مهم شکاف میان دولت و ملت بود. باید افزود که دولت ایران دولتی یکپارچه و متمرکز بود^{۲۰}. نمایندگان حکومت که تصدی قوه ی اجرایی و دادگستری را داشتند به اقاص نقاط کشور فرستاده می شدند. چنین شیوه ی مطلق گرایی کم و بیش در ایالت ها و شهرها نیز حکمفرما بود و این امر به قدرت این حکمرانان محلی و میزان نفوذ آنها در دربار بستگی داشت.

ت - ویژگی توکراتیک دولت

ویژگی نامحدود بودن قدرت پادشاه در نظام پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نظام پادشاهی مطلق ایران، به گونه ای نتیجه تقدس بود. بیش از هزار سال، نظام فرانسه بر پایه ی حاکمیت و مشروعیت سلطنتی حقوق الهی استوار بود. با دریافت هدیه ی معجزه آسای درمان خنازیر از دستان اسقف شهر رنس (Reims) که برخی آنرا همانند هشتمین آیین تفضل کاتولیک می پندارند شاه فرانسه نماینده ی خدا بر روی زمین شمرده می شد و رعایا باید به همان اندازه که از خدا اطاعت می کنند از شاه پیروی نمایند. همان گونه از آیین تقدس رنس که نشانه ی ویژگی الهی قدرت شاه است برمی آید، شاه در خصوص تصمیمات و اعمالش فقط در برابر خداوند مسئولیت دارد. همانند حکومت خدا بر جهان، پادشاه بر رعایایش حکومت می کند^{۲۱}. در نتیجه می توانیم به مطلق گرایی سلطنت فرانسه، ویژگی الهی قدرت را بیفزاییم.

پیش از ۱۷۸۵، ایران می تواند از یک سو به تداوم یک قدرت مطلق واز سوی دیگر به تاثیر قابل ملاحظه ی دین بر زندگی و نهادهای سیاسی موصوف شود. بعلاوه در این کشور در انتخاب شاهان، مردم هیچ نقشی نداشتند و آنها ادعا می کردند که مستقیماً توسط خدا انتخاب شده اند (اندیشه ی حقوق الهی) و براین اساس، قدرت خود را به نظر خود مطابق اراده ی خداوند، بی هیچ محدودیتی اجرا می کنند (مطلق گرایی). آنها برای خود سلطنت را همچون یک ودیعه الهی^{۲۲} و یک حق طبیعی می انگاشتند. در واقع، پادشاهان قدیم برای توجیه مطلق گرایی خویش یا باتوجه به نظر رعایایشان، ادعا می کردند که توسط خدا بدین سمت منصوب شده اند و گاهی اوقات خود را خدا می پنداشتند.

پیش از آمدن اسلام به ایران، سلطنت دهشی بود که اهورامزدا، خدای زرتشتی به شاه بخشیده بود. در یک سنگ نبشته، داریوش این چنین می گوید: « اهورامزدا، خدای بزرگ است ... اوست که پادشاهی را به شاه داریوش در این سرزمین پهنآور که کشورهای متعددی را دربرمی گیرد سپرده است »^{۲۳}. مذهب در همه ی سطوح حیات جامعه حضور داشت. « روحانیت در تقدس دادن به قدرت این دنیایی نقش داشت... »^{۲۴}.

^{۱۹} - دکتر ما شا... آجودانی، مشروطه ی ایرانی، تهران، اختران، ۱۳۸۲، ص ۳۴۶.

^{۲۰} - MORABITO (M.), *op. cit.*, p. 1۵.

^{۲۱} - رگه های این اندیشه را می توان در اصل ۲۵ متمم قانون اساسی مشروطیت یافت.

^{۲۲} - Cité par GHIRSHMAN (R.), *L'Iran des origines à l'Islam*, Paris, Payot, 1951, p. 135.

^{۲۳} - GHIRSHMAN (R.), *op. cit.*, p. 1۱۷.

درواقع خواه پیش از آمدن اسلام به ایران و خواه پس از آن، به محض اینکه شاهان ایرانی مبادرت به گرفتن تصمیمات رسمی می کردند آنها به اهورامزدا یا الله تعالی استناد کرده، مدعی بودند که براساس اراده و موازین او حکومت می کنند.

این امر بخوبی از اندیشه ی حقوق الهی حکایت دارد که برابر آن، قدرت و شان حکومت، از خداوند سرچشمه می گیرد و فرمانروایان حق خود بر حکومت را از خدا می ستانند. این اندیشه هرگونه سلطنت استبدادی را توجیه می کرد زیرا با خود خدایی یا برگزیده شدن از سوی خدا، دیگر محدودیتی بر قدرت و حکومت مطلقه آنها وجود نخواهد داشت. بعلاوه این اندیشه از مداخله ی حکومت شوندگان در انتخاب حکومت کنندگان جلوگیری می کرد زیرا این انتخاب از آن خدا بود.

فرعونها، شاهان کهن مصر، برخی از پادشاهان خاور و امپراتوران رم باستان خود را خدا معرفی می کردند. اما ادعاهای شاهان ایران و فرانسه به این حد و اندازه نمی رسید و اینان با فروتنی فقط اعلام می کردند که توسط خدا گماشته شده اند یا اینکه سایه ی خدا بر روی زمین هستند. بنابراین چون که شاهان اخیر بر این باور بودند که خدا سلطنت را به آنها بخشیده است (ویژگی حقوق الهی قدرت شاه)، می گفتند که قدرت شان مطلق است و مادامی که شاه هستند رعایایشان همانند خدا باید از آنها نیز پیروی می کنند.

در نتیجه باید گفت که در نظام پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نظام پادشاهی مطلق ایران، قدرت (قوه ی موسس و قوای عمومی) که جنبه ی الهی دارد متعلق به شاهان است و آنها از درازنای تاریخ اعلام می کردند که آن را از خداوند ستانده اند. عرفی و غیرمذهبی کردن قدرت، بعد ها پدیدار گشت.

شاه با در اختیار داشتن حاکمیت می توانست قدرت خود را سازماندهی یا محدود کند. وی به دادن فرمان ها و گرفتن تصمیماتی که به محض اعلام، الزام آور بودند مبادرت می ورزید. برای نمونه در ایران چندین بار ناصرالدین شاه ساختار هیات دولت و دادگاهها را دگرگون کرد. این شاه پس از نخستین سفر خود به اروپا در سال ۱۲۵۲ ه. خ، هیات دولت و وزارتخانه های نوینی را پایه ریزی کرد که تا انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ پابرجا و وزیران فقط در برابر وی پاسخگو بودند.